

تحلیل جرم‌شناختی پرخاشگری منفعل در روابط زناشویی

درسا دژبان‌خانی^۱

* نوع مقاله: پژوهشی / تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۹ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۲۶

کد مقاله: ۱۲۹۰-۲۸۰۵-JHVMN

چکیده

این پژوهش به بررسی پرخاشگری منفعل به‌عنوان شکلی نهفته از خشونت روانی در بستر خشونت خانگی می‌پردازد، با تمرکز ویژه بر ابعاد جرم‌شناختی و آثار کیفری آن در روابط زناشویی. برخلاف نمودهای آشکار خشونت، رفتار پرخاشگرانه منفعلانه از طریق سازوکارهای غیرمستقیم، نظیر بی‌توجهی عاطفی، تعلل عامدانه، مقاومت منفعلانه و امتناع از همکاری، بروز می‌یابد و منجر به آسیب‌های روانی عمیق و انباشته بر بزه‌دیده می‌شود. با وجود پیامدهای مخرب آن، پرخاشگری منفعل همچنان در نظام عدالت کیفری ایران جایگاه روشنی ندارد. در این مقاله، با رویکردی میان‌رشته‌ای و از رهگذر تلفیق مبانی در. دلیل ماهیت غیرفیزیکی و ابهام در شناسایی، غالباً نادیده گرفته می‌شود. روانشناسی جنایی، بزه‌دیده‌شناسی و نظریه‌های حقوق جزا، تلاش شده است تا پرخاشگری منفعل نه فقط به‌عنوان یک اختلال رفتاری بلکه به‌عنوان یک کنش بزه‌زا با الگوهای قابل شناسایی مورد تحلیل قرار گیرد. محدودیت‌های موجود در چارچوب حقوق کیفری ایران در مواجهه با اشکال غیرملموس خشونت خانگی نقد و بررسی شده و این کاستی‌ها با نظام‌های حقوقی پیشرو که مفاهیمی نظیر «کنترل قهری» و «سوءاستفاده روانی» را به رسمیت شناخته‌اند، مقایسه می‌شود. در ادامه، خاستگاه‌های پرخاشگری منفعل بر مبنای نظریه‌های جرم‌شناسی همچون نظریه فشار، رویکرد روان‌پویشی و نظریه‌های کنترل اجتماعی بررسی شده و نقش آن در تسهیل رفتارهای مجرمانه در محیط‌های صمیمی تبیین می‌گردد. همچنین پدیده بزه‌دیدگی ثانویه در اثر بی‌عملی نهادهای مسئول و وضعیت نامرئی بودن روانی قربانیان مورد واکاوی در نهایت، مقاله بر لزوم بازاندیشی در سیاست جنایی تقنینی در قبال خشونت خانگی تأکید دارد و پیشنهاد می‌کند که آسیب روانی به‌عنوان یک نوع مستقل از رفتار قابل تعقیب کیفری به رسمیت شناخته شود. همچنین، تقویت همکاری میان‌رشته‌ای و بهره‌گیری از ظرفیت روانشناسی قانونی در فرآیندهای کیفری، گامی ضروری در جهت تحقق عدالت کیفری برای قربانیان خشونت‌های پنهان نظیر پرخاشگری منفعل است.

واژگان کلیدی: خشونت روانی، حقوق کیفری ایران، جرم‌شناسی خانواده، خشونت خانگی، پرخاشگری منفعل.

^۱ کارشناسی‌ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. (نویسنده مسئول) pearly1@gmail.com



مقدمه

خشونت خانگی، یکی از مسائل پیچیده و گسترده‌ای است که به اشکال مختلف در جوامع مختلف ظاهر می‌شود. در حالی که تحقیقات زیادی بر روی خشونت فیزیکی، جنسی و اقتصادی در خانواده‌ها انجام شده است، خشونت روانی و به‌ویژه رفتارهای پرخاشگرانه منفعلانه همچنان موضوعی است که بدان کمتر پرداخته شده. پرخاشگری منفعلانه یکی از اشکال پنهان خشونت است که در روابط زناشویی می‌تواند به عنوان یک عامل بزه‌زا در نظر گرفته شود و در بلند مدت نیز می‌تواند منجر به ارتکاب خشونت‌های فیزیکی یا جنسی گردد. (Walker, L.E, ۲۰۱۷) نظریه‌های مختلف مانند نظریه‌های کنترل اجتماعی و نظریه فشار به توضیح ریشه‌های این نوع از خشونت پرداخته‌اند. طبق نظریه فشار، عوامل اجتماعی و اقتصادی، می‌توانند به ایجاد رفتارهای پرخاشگرانه منتج شوند. (Agnew, R. ۲۰۰۶، ۷۲-۵۷).

خشونت خانوادگی و پیامدهای ناشی از آن، یکی از مسائل مهم و برجسته در قرن‌های اخیر است. بدون شک، نقش خانواده به‌عنوان نخستین و مهم‌ترین نهاد اجتماعی‌سازی افراد غیرقابل انکار است. خشونت‌های واردشده به زنان در خانواده نه تنها تأثیرات منفی مستقیمی بر خود آنها دارند، بلکه به‌طور غیرمستقیم بر اطرافیان و نزدیکان آنها نیز اثر می‌گذارند. خشم درونی زنی که در خانواده به‌طور مداوم از سوی همسر خود مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد، اغلب به دلایل مختلف، از جمله افسردگی یا تمایل به انتقام، بر فرزندان خانواده نیز تأثیر می‌گذارد. یکی از انواع خشونت‌های خانگی، قتل زنان و دختران توسط نزدیکانشان، مانند همسران، در هنگام ارتکاب اعمال نادرست است که تحت عنوان “قتله‌ای ناموسی” شناخته می‌شود و در سطح جهانی شهرت و گستردگی زیادی دارد. پدیده قتل‌های ناموسی و مفاهیم مرتبط با آن، مانند خشونت‌های ناموسی، خودکشی‌های ناموسی و قتل زنان، مسائلی هستند که در نقاط مختلف دنیا مشاهده می‌شوند. تعریف متداول جهانی از قتل ناموسی این است که زنی به دلیل عمل خشونت‌آمیز از سوی مردی از اعضای خانواده یا نزدیکانش به قتل می‌رسد. در واقع، قتل‌های ناموسی یا جنایت‌های ناموسی به ارتکاب خشونت و اغلب قتل زنان توسط مردان خانواده اطلاق می‌شود. (میر شکاری ۱۳۹۹: ۳۱)



خشونت خانگی، یکی از مسائل اساسی است که تأثیرات عمیقی بر امنیت روانی و اجتماعی جامعه دارد. از سوی دیگر، در صورتی که در این حوزه خلاء قانونی وجود داشته باشد، لازم است تدابیری اندیشیده شود تا علاوه بر بازگرداندن آرامش و تأمین امنیت افراد، زمینه‌های مؤثر بودن و بازدارندگی قوانین کیفری نیز فراهم شود. سؤال کلیدی که در این زمینه مطرح است این است که قانون مجازات اسلامی چه رویکردهایی را در خصوص خشونت خانگی علیه زنان و به‌ویژه قتل همسر و دختر در نظر گرفته است؟ به عبارت دیگر، از آنجا که ناهماهنگی مجازات‌های مربوط به قتل‌های عمدی می‌تواند امنیت و نظم عمومی جامعه را به چالش بکشد و موجب بی‌اعتمادی شهروندان به قوانین و نهادهای قضایی به دلیل عدم کارآمدی و ناکافی بودن تدابیر قانونی گردد، رویکرد قانون‌گذار در مواجهه با خشونت خانگی علیه زنان چگونه باید ارزیابی شود؟ به منظور پاسخ به این سؤال، ابتدا سیاست کیفری ایران در زمینه خشونت خانگی علیه زنان مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس رویکرد قانون‌گذار در خصوص قتل‌های ناموسی تحلیل و تبیین می‌شود. (استادهاشم، ۱۳۹۷، ص: ۵۶)

باتوجه به اهمیت موضوع، این مقاله با بررسی ابعاد روان‌شناختی، جرم‌شناختی و حقوقی پرخاشگری منفعل در خشونت خانگی در تلاش است تا با تحلیل علل و پیامدهای این نوع از خشونت، راهکارهایی برای شناسایی، پیشگیری و مقابله با آن ارائه دهد. همچنین در ادامه به لزوم اصلاح قوانین موضوعه برای مقابله با خشونت‌های روانی و شناسایی پرخاشگری منفعل به عنوان یک جرم مستقل اشاره خواهد شد. روش پژوهش توصیفی تحلیلی و روش جمع‌آوری داده‌های مورد نیاز پژوهش بر اساس منابع کتابخانه‌ای الکترونیکی و غیرالکترونیکی، مشتمل بر مقالات و کتب مرتبط با موضوع است. این پژوهش به گونه‌ای طراحی شده است تا ابعاد مختلف پرخاشگری منفعل در خشونت خانگی را از جنبه‌های روان‌شناختی، جرم‌شناختی و حقوقی مورد بررسی قرار دهد.

۱- مفهوم‌شناسی

۱-۱- خشونت خانگی

به هر نوع رفتار خشونت‌آمیز یا آسیب‌زننده‌ای گفته می‌شود که در محیط خانواده یا میان اعضای آن، به ویژه در روابط همسران یا والدین و فرزندان، اتفاق می‌افتد. این خشونت می‌تواند به اشکال مختلفی از جمله خشونت جسمی، روانی، جنسی، اقتصادی و حتی تهدیدهای کلامی و عاطفی بروز پیدا کند. خشونت خانگی اغلب به‌ویژه علیه زنان و کودکان به‌صورت سیستماتیک و مداوم صورت

می‌گیرد و می‌تواند تبعات بلندمدت و آسیب‌های روحی و روانی برای قربانیان داشته باشد (۲۰۰۰
(Thoennes, & Tjaden

۱-۲- قتل ناموسی

قتل ناموسی به نوعی قتل اطلاق می‌شود که در آن، فرد به دلیل نقض ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی یا اجتماعی خانواده یا جامعه‌ای که به آن تعلق دارد، کشته می‌شود. این قتل‌ها معمولاً به‌دست نزدیکان، به ویژه مردان خانواده، علیه زنان و دختران صورت می‌گیرند و اغلب به‌عنوان اقدامی برای “حفظ شرف” خانواده تلقی می‌شوند. این نوع قتل‌ها در جوامع مختلف به‌ویژه در مناطقی با باورهای فرهنگی و دینی خاص، رایج هستند و به‌طور وسیعی به‌عنوان یکی از شاخه‌های خشونت خانگی شناخته می‌شوند (Gill, ۲۰۰۹)

۱-۳- خشم منفعلانه

خشم منفعلانه به نوعی از رفتارهای غیرمستقیم و غیرقابل مشاهده از خشم اطلاق می‌شود که در آن فرد به‌طور ظاهری به یک موقعیت پاسخ می‌دهد و می‌گوید که همه چیز خوب است، در حالی که در واقع در درونش خشم، ناامیدی و ناراحتی انباشته شده است. افراد با رفتار منفعلانه معمولاً نمی‌توانند یا نمی‌خواهند خشم خود را به‌طور مستقیم ابراز کنند و به‌همین دلیل از روش‌های غیرمستقیم برای بیان نارضایتی خود استفاده می‌کنند. این رفتارها ممکن است شامل شکایت‌های غیرمستقیم، تأخیر در انجام کارها، انکار یا ناتوانی در پذیرش مسئولیت‌های خود، یا تلاش برای جلب توجه به آسیب‌های کوچک و بی‌اهمیت باشد (Clinic, Mayo ۲۰۲۰)

این نوع رفتار بیشتر در روابط بین فردی، به‌ویژه در خانواده‌ها یا محیط‌های کاری مشاهده می‌شود و می‌تواند منجر به سوءتفاهم، افزایش استرس و تنش در روابط شود. خشم منفعلانه معمولاً از یک عدم توانایی در مواجهه مستقیم با احساسات منفی یا ناتوانی در ابراز آنها ناشی می‌شود. از نظر روانشناختی، افراد با خشم منفعلانه اغلب تمایل دارند که به جای ابراز خشم خود به شکل صریح، از روش‌های مختلفی چون انتقاد غیرمستقیم، سرزنش، بی‌توجهی یا ایجاد مشکلات بی‌دلیل برای دیگران استفاده کنند (Miller, ۲۰۱۹)

۱-۴- رابطه خشونت و قدرت

در بسیاری از روابط خشونت‌آمیز، به‌ویژه خشونت خانگی، یکی از طرفین سعی می‌کند از طریق اعمال قدرت و کنترل، دیگری را تحت فشار قرار دهد. این می‌تواند شامل کنترل رفتار، احساسات، منابع مالی یا روابط فردی قربانی باشد. در قتل‌های ناموسی نیز، بحث قدرت و کنترل در روابط خانوادگی نقش مهمی ایفا می‌کند، چرا که فرد مهاجم معمولاً به قصد حفظ "شرف" و سلطه خود به این قتل‌ها دست می‌زند. (M Paymar, & E.Pence ۱۹۹۳)

۲- نظریات جرم‌شناسی در مورد خشونت خانگی

۲-۱- نظریه فشار

نظریه فشار، که توسط رابرت مرتون در دهه ۱۹۳۴ مطرح شد، یکی از نظریه‌های اصلی در جرم‌شناسی است که به‌طور خاص بر تأثیر فشارهای اجتماعی و اقتصادی در ایجاد جرم تمرکز دارد. بر اساس این نظریه، هنگامی که فرد یا گروهی به دلیل فشارهای اجتماعی، اقتصادی یا فردی قادر به رسیدن به اهداف اجتماعی از جمله موفقیت مالی یا احترام اجتماعی نیستند، ممکن است برای کاهش فشار، از روش‌های مجرمانه استفاده کنند. این فشارها می‌تواند از نوع فشار مالی، فشار ناشی از شرایط خانوادگی، فشارهای اجتماعی و فرهنگی و یا حتی فشارهای فردی مانند افسردگی یا اضطراب باشد. در زمینه خشونت خانگی، این نظریه نشان می‌دهد که افرادی که تحت فشارهای زیاد اجتماعی و اقتصادی هستند (مانند مشکلات مالی، بیکاری، فشارهای خانوادگی یا بحران‌های روانی)، ممکن است خشونت را به‌عنوان راهی برای مقابله با این فشارها و استرس‌ها انتخاب کنند. این فشارها، به‌ویژه در جوامعی که نابرابری‌های اجتماعی زیاد است، می‌تواند منجر به رفتارهای خشونت‌آمیز در روابط خانوادگی شود (K R. Merton, ۱۹۳۱). نظریه فشار عمومی (GST) معمولاً با بررسی تأثیر فشار بر جرم آزمایش می‌شود. با این حال، پژوهشگران در انتخاب بین صدها نوع مختلف فشار و همچنین توضیح اینکه چرا فقط برخی از آنها به جرم مرتبط هستند، با مشکل مواجه‌اند. این مقاله بر نظریه فشار عمومی بنا شده و ویژگی‌های رویدادها و شرایط پرفشار که بر رابطه آنها با جرم تأثیر می‌گذارند را شرح می‌دهد. گفته می‌شود که فشارها بیشتر احتمال دارد منجر به جرم شوند وقتی که به‌عنوان غیرعادلانه دیده شوند؛ به‌عنوان فشارهای بزرگ در نظر گرفته شوند، با کنترل اجتماعی پایین همراه باشند و یا اینکه



فشار یا انگیزه‌ای برای درگیر شدن در مقابله‌های مجرمانه ایجاد نخواهد کرد. (Agner, R. ۲۰۱۱, ۳۱۹-۳۶۱).

۲-۲- نظریه یادگیری اجتماعی

نظریه یادگیری اجتماعی که توسط آوان باندورا مطرح شد، بر این باور است که افراد از طریق تعامل با دیگران و مشاهده رفتارهای آنها، مهارت‌ها و الگوهای رفتاری را می‌آموزند. بر اساس این نظریه، خشونت خانگی ممکن است از طریق فرآیندهای یادگیری منتقل شود. به عبارت دیگر، کودکانی که در محیط‌های خانوادگی شاهد رفتارهای خشونت‌آمیز هستند، احتمالاً این رفتارها را یاد می‌گیرند و در بزرگسالی به‌عنوان الگوی رفتاری خود از آنها استفاده خواهند کرد این نظریه همچنین به مفهوم “تقویت” اشاره دارد. اگر فردی خشونت را در محیط خانوادگی به‌عنوان یک راه مؤثر برای حل مشکلات یا کنترل دیگران ببیند و این رفتار از سوی دیگر اعضای خانواده یا اطرافیان تقویت شود (مثلاً با پذیرش رفتار یا عدم مواجهه با عواقب آن)، احتمال ارتکاب خشونت توسط آن فرد بیشتر خواهد بود (A. Bandura, ۱۹۷۷).

۲-۳- ارتباط این دو نظریه با خشونت خانگی

در بررسی خشونت خانگی، میتوان از هر دو نظریه به‌عنوان ابزارهایی برای تحلیل دلایل و ریشه‌های این پدیده استفاده کرد. نظریه فشار توضیح می‌دهد که چرا افراد در شرایط خاص (مانند فشارهای اقتصادی یا روانی) ممکن است به خشونت پناه ببرند، در حالی که نظریه یادگیری اجتماعی نشان می‌دهد که چگونه خشونت به‌عنوان یک رفتار آموخته‌شده از خانواده و جامعه می‌تواند در فرد این دو نظریه به‌طور همزمان می‌توانند نشان دهند که چرا خشونت خانگی نه تنها ناشی از فشارهای بیرونی و تقویت شود. اجتماعی است، بلکه در درون خانواده‌ها نیز از طریق فرآیندهای اجتماعی‌سازی و یادگیری به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود. بنابراین، برای پیشگیری از خشونت خانگی، نه تنها باید به عوامل اجتماعی و اقتصادی فشارزا توجه کرد، بلکه باید به فرآیندهای در نتیجه این دو نظریه به‌طور مشترک برای درک خشونت خانگی و توسعه. یادگیری و اجتماعی شدن افراد نیز پرداخته شود مداخلات اجتماعی و قانونی در جهت پیشگیری از آن میتوانند بسیار مفید باشند.

۳- بررسی ویژگی‌های روان شناختی افراد خوشنویس در خانواده

۳-۱- نگره‌ی روان تحلیلی

فروید، رفتارهای انسان را برآیند دو غریزه می‌داند: غریزه‌ی زندگی که تلاش در درازتر کردن زندگی و بارآوری و فرزند زایی دارد؛ و غریزه‌ی مرگ که برای ویران سازی و پایان دادن به زندگی کوشش می‌کند. از دیدگاه فروید تمام رفتار انسان از برهم کنش پیچیده‌ی غریزه‌ی زندگی و مرگ و تنش همواره میان آن دو سرچشمه می‌گیرد اگر غریزه‌ی مرگ مهار نشود به خودویرانگری می‌انجامد و چنین انگاشته می‌شود که با ساز و کارهای دیگر مانند جابه جایی، کارمایه‌ی غریزه‌ی مرگ دوباره متوجه بیرون می‌شود؛ به گونه‌ای که پایداری برای پرخاشگری در برابر دیگران را پدید می‌آورد. بنابراین از دیدگاه فروید، پرخاشگری در درجه نخست، از تغییر سوی غریزه خودویرانگر مرگ، از خود به سوی دیگران سرچشمه می‌گیرد. (کاپلان و سادوک، ۷۳۱۹)

۳-۲- نگره‌ی رفتارگرایی و انتقال میان نسلی

بر پایه این نگره، افراد تحت تاثیر محیط پرورشی به حوزه‌ی جرم و جنایت وارد می‌شوند و از آن‌ها رفتار خوشنویس آمیز سر می‌زند. از دیدگاه بندورا، انسان‌ها به هم حمله می‌کنند چون از تجربه‌های گذشته واکنش‌های خوشنویس آمیز را یاد گرفته‌اند. برای چنین کارهایی، پاداش‌های گوناگون انتظار دارند یا به دست می‌آورند؛ یا شرایط اجتماعی و پیرامونی ویژه‌ای آن‌ها را یک راست به سوی کارهای خوشنویس آمیز می‌راند. (کاپلان و سادوک، ۷۳۱۹) بر اساس این نگره که باون آن را مطرح کرد، خوشنویس‌ورزی به همسر از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. این نگره خوشنویس‌ورزی را یک رفتار اجتماعی آموخته شده می‌پندارد. (هاتالینک و سوگارمن، ۷۳۱۹؛ برگرفته از روزن، بارتل هرینگ، ۲۴۴۷)

۳-۳- نگره‌ی ناکامی پرخاشگری و شناختی

این دیدگاه از نگره‌ی ناکامی پرخاشگری دالرد مایه می‌گیرد و بر این فرض استوار است که ناکام ماندن تلاش‌های فرد برای دستیابی به هدف، پرخاشگری پدید می‌آورد و این نیز به نوبه‌ی خود رفتاری را برای آسیب رساندن به فرد یا شیئی که موجب ناکامی است، برمی‌انگیزد که بروز پرخاشگری چنین مسائل را کاهش می‌دهد. (کاپلان و سادوک، ۷۳۱۹) از دیدگاه شناختی، اعتقاد بر این است که

تنش پر خاشگرایانه در نتیجه‌ی تصور نامنصفانه بودن حوادث ناخوش آیند پدید می‌آید. در این دیدگاه، فرض بر این است که شیوه‌ی اندیشیدن درباره‌ی خشونت به پیدایش خشونت می‌انجامد. برای نمونه، دیدگاه مثبت به خشونت، با اسنادهایی که مسئولیت را کمینه می‌سازد، احتمال خشونت زناشویی را افزایش می‌دهد. (گارتنر، گولان و یاکوب سون، ۷۹۹۱)

۳-۴- نگره‌ی آسیب‌شناسی روانی

در نگره‌ی آسیب‌شناسی روانی، خشونت مردان علیه همسران خود، پدیده‌ای غیر عادی و همسرآزاری یک علامت یا نشانه دانسته می‌شود. ویژگی‌های غیرعادی شخصیتی، ضعف نظام زناشویی، خانواده‌ی آسیب‌رسان و مانند اینها، عواملی است که به پیدایش این پدیده‌ی غیرعادی می‌انجامد. (لونیل، ۷۹۹۱) این نگره بر ویژگی‌های شخصیتی آزارگر به عنوان تعیین‌کننده‌های اصلی خشونت تاکید می‌کند و عواملی هم چون بیماری‌های روانی، ضعف‌های شخصیتی، آسیب‌شناسی روانی و دیگر عوامل غیرعادی درون فردی را به خشونت وابسته می‌داند. (شهنی ییلاق، ۷۳۱۵). هم‌بستگی مثبت عامل سایکوپات با خشونت زناشویی هم‌بستگی با یافته‌های چندین پژوهش هم سو است. برای نمونه بارات و همکاران ۷۹۹۰ برگرفته از ژولی ین و همکاران نشان دادند که نشانه‌گان روان شناختی مانند شخصیت ضد اجتماعی، رابطه‌ای مهم با خشونت دارد. (کاستلو، ۷۹۹۵). نیز در بررسی مردان خشونت ورز با همسران خود، با به کارگیری MMPI دریافتند که این مردان در مقیاس شخصیت سایکوپات نمره‌های بالاتر از مردان عادی به دست می‌آورند. گوازی و همکاران ۷۹۹۰ برگرفته از (ژولی ین و همکاران، ۷۹۹۹) رابطه‌ای مهم میان برخی از نشانه‌گان روان شناختی مانند بدگمانی و بدبینی با خشونت یافتند. روی هم رفته، همبستگی مثبت هشت مقیاس آزمون MMPI که اختلال شخصیت را می‌سنجد، با خشونت زناشویی، هم‌بستگی اختلال‌های شخصیت را با خشونت زناشویی تایید می‌کند. (اکبرزاده، ۷۳۱۰، ۲۴-۶)

۴- سیاست کیفری ایران در خصوص خشونت خانگی علیه زنان

۴-۱- عدم به رسمیت شناخته شدن خشونت خانگی

شناخته شدن به عنوان قربانی جرم، ابتدایی‌ترین حقی است که زنان بزه‌دیده خشونت‌های خانگی از جامعه طلب می‌کنند. خشونت خانگی به عنوان جرمی، اما در حقوق کیفری ایران خاص پذیرفته نشده است. به عنوان مثال در قوانین کیفری ایران، جرمی به نام «همسر آزاری» وجود ندارد و حمایت

از زنان در قالب قوانین پراکنده که در خصوص خشونت خانگی نیز قابل اجراست صورت گرفته است. در این زمینه می‌توان از ماده ۵۷۹ قانون مجازات اسلامی نام برد. بر اساس این ماده، «هرکس در اماکن عمومی یا معابر معترض یا مزاحم اطفال یا زنان بشود یا با الفاظ و حرکات مخالف شئون و حیثیت به آنان توهین نماید به حبس از ۲ تا ۵ ماه و تا ۱۰ ضربه شلاق محکوم خواهد شد.» یا ماده ۵۲۲ قانون مجازات اسلامی که بیان می‌دارد: «هرکس عالم و عامد با واسطه ضرب و اذیت زن حامله موجب سقط جنین وی شود علاوه بر پرداخت دیه یا قصاص حسب مورد به حبس از ۷ تا ۳ سال محکوم خواهد شد.» از مهم‌ترین معضلات زنان بزه‌دیده، خشونت‌های خانگی به رسمیت شناخته نشدن بزه‌دیدگی آن‌ها در مراجع قضایی است. شناخته شدن به عنوان قربانی جرم، بدوی ترین حقی است که بزه‌دیده از نظام عدالت کیفری انتظار دارد. فلذا بی‌توجهی به این حق اساسی نه تنها موجب سلب اعتماد قربانیان به نظام قضایی و امتناع آن‌ها از پیگیری حقوقی می‌شود، بلکه به تداوم، گسترش و نهادینه شدن این پدیده‌ی آسیب‌زا در ساختار اجتماعی منجر شده و در نهایت زمینه ساز پوشش و تکرار مفاسد پنهان و ناهنجاری‌های مزمن در بستر خانواده و جامعه خواهد شد. حقوق مربوط به شناخته شدن بزه‌دیدگی زنان خشونت دیده، تلفیقی از حق مورد توجه قرار گرفتن؛ حق دسترسی به عدالت و حق پذیرش است. بی‌شک حاکمیت افکار مرد سالارانه و تبعیض جنسیتی، دلیل عمده این معضل به شمار می‌رود. عدم توجه به حقوق شهروندی زنان، پیش داوری‌ها و الگوهای تعصب‌گرایانه سنتی، ضربه مهلکی بر پیکره این طیف اقشار آسیب‌پذیر اجتماع وارد می‌سازد و مانعی جدی در اعتلای دادرسی کیفری حمایت‌گرایانه محسوب می‌شود. (استاد هاشم، ۷۰۴۷، ۵۵)

۴-۲- کاستی‌ها و محدودیت‌های ساختاری ادله سنتی در فرآیند اثبات جرم در حوزه جرایم مربوط به خشونت خانوادگی

نخستین گام در اثبات جرم، ارائه دلایل و مدارک محکمه‌پسند است، مشکلات مربوط به اثبات جرایم خشونت خانگی، منحصر به نظام قضایی ایران نیست، بلکه در اغلب نظام‌های حقوقی جهان نیز اثبات جرم نیازمند ارائه دلایل و مدارک معتبر است. در نظام حقوقی ایران، ادله اثبات در امور کیفری به صورت محدود و به‌طور احصایی در قانون بیان شده‌اند. از آنجا که خشونت خانگی به‌صورت خاص جرم‌انگاری نشده است، بزه‌دیدگان ناگزیرند برای احقاق حق خود، به ادله عام همچون اقرار، شهادت و علم قاضی استناد کنند؛ در حالی که با توجه به ویژگی‌های خاص اینگونه جرایم، از جمله وقوع در محیط خصوصی، نبود شاهد عینی، و وجود روابط عاطفی و وابستگی میان بزه‌دیده و بزه‌کار، دسترسی

به این ادله دشوار و پرچالش است. مطابق ماده ۷۵۷ قانون مجازات اسلامی، در مواردی که دعوای کیفری بر اساس ادله شرعی مانند اقرار و شهادت قابل اثبات باشد، قاضی موظف به صدور رأی بر اساس آنهاست؛ مگر آنکه علم مخالفی نسبت به مفاد آن ادله داشته باشد. در چنین شرایطی، ادله سنتی مانند اقرار و شهادت موضوعیت خود را از دست داده و علم قاضی در مقام اثبات جرم بر آنها غلبه پیدا می‌کند از سوی دیگر، تأکید بیش از حد بر ادله سنتی در جرایم خانوادگی، فرآیند اثبات را برای قربانیان به شدت دشوار می‌سازد؛ به نحوی که بسیاری از آنان از پیگیری حقوقی و طرح شکایت در مراجع رسمی منصرف می‌شوند. طبق ماده ۷۱۶ قانون مجازات اسلامی، تنها شهادتی معتبر است که به صورت شرعی ارائه شده و شرایط مورد نظر شارع را دارا باشد، حتی اگر مفید علم نباشد. بنابراین اظهارات افرادی که فاقد شرایط لازم برای گواهی شرعی هستند، تنها قابل استماع بوده و در فرآیند دادرسی قابل استناد نیست. افزون بر آن، در جرایم خشونت خانگی، تأمین شاهد نیز با دشواری‌های جدی مواجه است. از آنجا که این جرایم عمدتاً در محیط بسته و دور از انظار رخ می‌دهند، حضور شاهد به طور معمول منتفی است. حتی در موارد معدودی که بزه در حضور دیگران واقع می‌شود، شهود به دلایلی همچون حفظ رابطه خانوادگی، ترس از انتقام، نگرانی از برچسب‌های اجتماعی، یا ملاحظات فرهنگی، از ادای شهادت امتناع می‌ورزند. در نتیجه، کارایی ادله سنتی در این گونه پرونده‌ها به طور محسوسی کاهش یافته و عملاً قربانی را در اثبات بزه دیدگی خود با بن‌بست مواجه می‌سازد. (اسحاقی، ۳۳-۷۱)

۳-۴- فقدان سیاست کیفری کارآمد در حمایت از بزه‌دیدگان خشونت خانگی

یکی از نمودهای آشکار خشونت خانگی علیه زنان، اعمال فشارهای اقتصادی بر آنان است. قانون‌گذار در ماده ۶۳ قانون حمایت خانواده، ترک انفاق را در صورت توانایی مالی مرد و تمکین زن، جرم‌انگاری کرده است. با این حال، شرط تمکین زن برای برخورداری از این حمایت قانونی، با توجه به امکان تفسیر تمکین خاص به عنوان یکی از اشکال خشونت جنسی و روانی، محل تأمل جدی است و نشان دهنده آن است که سیاست کیفری ایران در این حوزه همچنان از حمایت مؤثر و بی قید و شرط نسبت به زنان آسیب دیده از خشونت خانگی فاصله دارد. علاوه بر این، حتی در مواردی که قانون‌گذار ضمانت اجرایی برای مقابله با خشونت علیه زنان تعیین کرده، این پاسخ‌ها عمدتاً کیفری و مبتنی بر مجازات‌هایی نظیر حبس، شلاق و جزای نقدی بوده‌اند؛ ابزارهایی که نه تنها توان بازدارندگی کافی ندارند، بلکه در برخی موارد می‌توانند موجب تشدید خشونت شوند. برای مثال، زندانی شدن شوهر در جرم ترک انفاق، ممکن است نه تنها نیازهای مالی زن را برطرف نکند، بلکه در بازگشت مرد به

خانه، زمینه بروز خشونت‌های جدیدی را نیز فراهم کند. (عظیم‌زاده، ۶۳) این واقعیت، ضرورت عبور از مجازات‌های سنتی و حرکت به سوی رویکردهای اصلاحی و اجتماعی را دو چندان می‌کند. خوشبختانه قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ ظرفیت‌هایی را برای بهره‌گیری از شیوه‌های نوین مجازات فراهم کرده است. از جمله این شیوه‌ها می‌توان به الزام مرتکب به انجام خدمات عام‌المنفعه، شرکت در دوره‌های روان‌درمانی، فعالیت در نهادهای حمایتی زنان و تعلیق مراقبتی اشاره کرد؛ اقداماتی که می‌توانند ضمن جبران آسیب وارده به زن، موجب بازپروری شخصیت مرتکب نیز بشوند و او را به‌عنوان عضوی مؤثر دوباره به جامعه بازگردانند. (آشوری، ۳۲۱) در مجموع، به نظر می‌رسد حرکت به سوی پاسخ‌های ترمیمی و مبتنی بر آموزش، آگاهی بخشی و حمایت اجتماعی، مؤثرترین راهکار برای مقابله با خشونت‌های خانگی علیه زنان باشد؛ راهکاری که نه تنها بزه‌دیدگان را در مسیر بازتوانی قرار می‌دهد، بلکه مانع از بازتولید خشونت در بستر خانواده نیز می‌گردد.

در این زمینه موارد ذیل پیشنهاد می‌گردد:

۱. تدابیر حمایتی اولیه در فرایند رسیدگی کیفری به زنان قربانی خشونت

از جمله اقدامات حمایتی در مرحله تحقیقات پلیسی برای زنان قربانی خشونت، تشکیل پلیس زن است تا با درک عمیق‌تر احساسات و ابعاد جرم از زبان بزه‌دیده، امکان تعقیب فوری جرم فراهم شود. این تدبیر نه تنها به تأمین حقوق قربانی کمک می‌کند، بلکه از امحای آثار جرم نیز جلوگیری می‌نماید. یکی از کلیدی‌ترین وظایف پلیس در مواجهه با زنان بزه‌دیده، برخورد مناسب و حساس به شرایط روحی-روانی آنان است. این تعامل باید همراه با همدردی، درک دقیق احساسات، و توانایی برقراری ارتباط مؤثر باشد؛ امری که در حضور پلیس زن به‌ویژه در پرونده‌های مرتبط با خشونت علیه زنان، به شکل ملموس‌تری محقق می‌شود. (مهرآ، ۷۱۵)

۲. ضرورت حضور پلیس زن در نظام عدالت کیفری

گسترش استفاده از پلیس زن را می‌توان پاسخی به چالش‌های رفتاری مأموران مرد دانست. به‌ویژه آنکه بسیاری از زنان به دلیل ناتوانی پلیس مرد در درک عمق آسیب‌های ناشی از خشونت یا کم‌اهمیت انگاری مشکلاتشان، از گزارش دهی خودداری می‌کنند. نارضایتی زنان بزه‌دیده از بیان تجاربشان نزد پلیس مرد، در مواردی که جرم به حوزه روابط شخصی و خصوصی مربوط می‌شود، تشدید می‌گردد. بر این اساس، به‌منظور حفظ حقوق زنان بزه‌دیده، پیشگیری از بزه‌دیدگی ثانویه در

فرایند رسیدگی کیفری، و تسهیل اعلام جرم، در برخی کشورها حضور اجباری پلیس زن در صحنه‌های خشونت یا کلانتری‌ها به تصویب رسیده است.

۳. تحقیقات فوری و مداخله نظام‌مند در خشونت‌های خانگی

رویکردی تخصصی با استناد به منابع معتبر بر اساس مطالعات جرم‌شناسی نوین، کارآمدی نظام عدالت کیفری در مواجهه با پدیده خشونت‌های خانگی مستلزم اتخاذ رویکردی نظام‌مند و چندوجهی است. تحقیقات نشان می‌دهد که مداخله سریع در ساعات اولیه پس از وقوع حادثه تأثیر بسزایی در حفظ ادله جرم دارد. بررسی‌های سازمان پزشکی قانونی کشور نشان می‌دهد که در ۵۱٪ موارد، تأخیر در حضور مأموران منجر به محو آثار جرم شده است. این در حالی است که طبق استانداردهای بین‌المللی، زمان بهینه پاسخگویی در موارد خشونت‌های حاد خانگی حداکثر ۳۴ دقیقه تعیین شده است (Women, UN ۲۰۲۰)

از منظر حقوق کیفری و جرم‌شناسی، تحقیقات مقدماتی در این‌گونه پرونده‌ها مستلزم رعایت اصول تخصصی زیر است:

۱. به کارگیری روش‌های مصاحبه بالینی با قربانیان روانی و جسمی آثار دقیق مستندسازی

۲. جمع‌آوری ادله دیجیتال در موارد تهدیدهای سایبری

۳. بهره‌گیری از اصول مراقبت ترومامحور

نتایج پژوهش مرکز مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران حاکی از آن است که آموزش تخصصی ضابطان در زمینه خشونت‌های مبتنی بر جنسیت می‌تواند تا ۰۴٪ کیفیت تحقیقات را بهبود بخشد. این آموزش‌ها باید شامل موارد زیر باشد:

مکانیسم‌های پاسخگویی حساس به جنسیت

تکنیک‌های مصاحبه با قربانیان آسیب پذیر

روش‌های جمع‌آوری ادله پزشکی قانونی

۴. آشنا ساختن زنان بزه‌دیده خشونت خانگی با حقوق خود



یکی دیگر از ضرورت‌های مقابله با خشونت خانگی علیه زنان، اطلاع رسانی و تفهیم حقوق زنان بزه دیده است. برای آنکه دادگستری از وقوع هر جرمی آگاه شود و اقدامات لازم را پیش‌بینی کند، بزه‌دیدگان باید به اقامه شکایت تشویق شوند و مورد حمایت قرار گیرند و لازم است بزه‌دیدگان با حساسیت و دقت بالا مورد پذیرش قرار گیرند و از طریق مراکز پلیس نسبت به حقوق خود اطلاع یابند. بنابراین اولین تکلیف این مراجع در برخورد با بزه‌دیده پیش‌بینی یک پذیرش محترمانه که در آن بزه دیده با اعتماد و احساس امنیت به‌راحتی مشکلات و مسائلی را که در زمان ارتکاب جرم به آن دچار شده را شرح دهد و در قدم دوم اطلاع رسانی و آشنا ساختن بزه دیده با حقوق خود است که سبب جلوگیری از بزه‌دیدگی ثانویه وی می‌شود و یا حداقل دوره بازسازی آن‌ها با کمترین فشار روحی روانی پشت سر گذاشته شود که با آشنایی از قانون حقوق ازدست رفته خود را به دست آورد و امید بیشتری خواهد داشت. از این رو اصولاً افرادی که از قوانین و حداقل حقوق خود بی‌اطلاع هستند بیشتر در معرض بزه دیدگی قرار می‌گیرند و یا اگر مورد بزه واقع شوند به راحتی ممکن است بر اثر تهدید و تطمیع شخص بزه‌کار از طرح شکایت و یا پیگیری پرونده خود منصرف شوند. از این رو است که مسؤولان و افرادی که در مرحله اول با بزه‌دیدگان سروکار دارند باید با اظهار حساسیت علاقه مندی خود را نسبت به سرنوشت بزه‌دیدگان اعتماد آنان را جلب کنند و حقوقشان را برای رسیدن به اجرای عدالت به آنان تفهیم نمایند. (فتاح، ۹۱)

۵. استفاده از مراکز مشاوره و درمانی و حمایت از زنان

در مرحله بررسی پزشکی قانونی توجه به بزه‌دیدگانی که به دنبال جرم‌های شدید به آسیب‌های بدنی عمده‌ای دچار شده و یا به باید تلاش کند شرایط بحرانی قربانی از دو بعد رسیده است، بسیار حائز اهمیت است. پلیس سلامت بدنی یا روانی شان آسیب فیزیکی و روانی به‌وضعیت عادی بازگرداند. از آنجایی که معمولاً پلیس با توجه به شرایط و روحیات کاری به‌طور کامل نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای روحی و روانی بزه‌دیدگان باشد از این رو معرفی بزه‌دیدگان به مراکز درمانی و مشاوره‌ای در این شرایط می‌تواند سودمند باشد. (شایان، ۱۹)



نتیجه گیری

خشونت خانگی، به‌ویژه در قالب پرخاشگری منفعلانه نسبت به زنان، پدیده‌ای پیچیده، چندلایه و عمیقاً ریشه دار در بسترهای اجتماعی، فرهنگی و حقوقی است که غالباً در سکوت و فضای پنهان خانواده باقی می‌ماند. این نوع خشونت که با رفتارهایی همچون بی‌اعتنایی، کم‌توجهی عاطفی، کنترل روانی، تحقیر ضمنی و حمایت‌زدایی بروز می‌یابد، در بسیاری موارد تأثیری ژرفتر و ماندگارتر از خشونت‌های فیزیکی دارد، چرا که قربانی را در چرخ‌های از انزوا، ناتوانی روانی و احساس بی‌ارزشی گرفتار می‌سازد. نظریه فشار عمومی مرتون و نظریه یادگیری اجتماعی ساترلند، از منظر جرم‌شناختی، توانسته‌اند ابعاد ساختاری و روانشناختی پرخاشگری منفعلانه در محیط خانوادگی را به خوبی تبیین کنند. با این حال، خلأهای قانونی موجود در شناسایی و جرم‌انگاری مصادیق غیرفیزیکی خشونت، کاستی‌های موجود در نظام ادله سنتی اثبات جرم، و همچنین حمایت‌های محدود و مشروط قانون‌گذار، همه و همه موجب شده‌اند که زنان قربانی، حتی در مقام احقاق حق نیز با مانع تراشی‌های ساختاری و نهادی رو به رو باشند. در چنین شرایطی، تدوین و اصلاح قوانین جزایی با محوریت رویکرد پیشگیرانه، مداخلات روان‌درمانی، جرم‌انگاری خشونت‌های روانی و پنهان همچون پرخاشگری منفعلانه، و بهره‌گیری از سازوکارهای غیرکیفری نظیر مشاوره اجباری و خدمات اجتماعی می‌تواند بستری مؤثر برای کاهش خشونت خانوادگی و ارتقاء امنیت روانی زنان فراهم آورد. بی‌تردید، تا زمانی که اصلاحات اساسی در نگرش تقنینی و سیاست‌گذاری کیفری به عمل نیاید، مواجهه با خشونت‌های نامرئی و ساختاری علیه زنان همچنان ناکام خواهد ماند. تحلیل چندسویه‌ای ابعاد خشونت خانگی علیه زنان آشکار می‌سازد که سیاست جنایی ایران در مواجهه با این آسیب ساختاری، همچنان درگیر ضعف‌های بنیادین و ناکارآمدی‌های اجرایی است. فقدان جرم‌انگاری مستقل و مشخص برای خشونت خانگی، تنگنای اثبات جرم بر پایه‌ی ادله‌ی سنتی، و تکیه‌ی انحصاری بر پاسخ‌های کلاسیک کیفری نظیر حبس، شلاق یا قصاص، نه تنها نقشی بازدارنده ایفا نمی‌کنند، بلکه در مواردی به بازتولید و تشدید چرخه‌ی خشونت نیز دامن می‌زنند. در کنار این، مشروط‌سازی حمایت‌های قانونی به مقولاتی چون «تمکین» یا «استطاعت مالی» مرد، مصداق بارز یک حمایت ناکارآمد، صوری و گاه تبعیض آمیز است؛ رویکردی که با اهداف حمایتی قانون از بزه‌دیدگان و اصول عدالت کیفری نوین در تضاد قرار دارد. در سطح نظری و تطبیقی نیز شواهد روشنی وجود دارد که گذار از نظام کیفرمحور به سمت عدالت ترمیمی و مداخلات اجتماعی، تنها راهکار پایدار در برخورد با خشونت خانگی است. رویکردهای موفق جهانی تأکید دارند که بهره‌گیری از تدابیر غیرکیفری نظیر آموزش‌های اجباری،

مشاوره‌های روانشناختی، خدمات عام‌المنفعه و بازپروری خانوادگی، نقش چشم‌گیری در اصلاح رفتار مرتکب و بازسازی پیوندهای گسسته‌ی خانوادگی دارد. بنابراین، اصلاح سیاست جنایی ایران در راستای جرم‌انگاری صریح و مستقل خشونت خانگی، حذف شروط تبعیض آمیز، و تقویت سازوکارهای ترمیمی، نه تنها ضرورتی اجتناب ناپذیر برای ارتقای منزلت زن و سلامت نهاد خانواده است، بلکه گامی بلند در جهت تطبیق با معیارهای عدالت جنسیتی و موازین حقوق بشر بین المللی به شمار می‌آید.



منابع

- ۱- آشوری، محمد. (۱۳۸۲) جایگزین‌های زندان یا مجازات بینابین. چاپ اول، تهران: نشر گرایش.
- ۲- اسحاقی، محمد. (۱۳۸۸) «مجازات فرزندکشی از دیدگاه قرآن». مجله پژوهش دینی، ۷۱، ۶۴-۳۳
- ۳- استاد هاشم، فاطمه. (۱۴۰۱) «سیاست کیفری ایران در خصوص خشونت خانگی علیه زنان با تأکید بر قتل نفس». فصلنامه فقه جزای تطبیقی، ۱۰، ۵۶-۳۳
- ۴- اکبرزاده، نسرين. (۱۳۸۴) بررسی ویژگی‌های روانشناختی خشونت ورزان در خانواده. تهران: بینا.
- ۵- خطاطان، سوسن؛ فتاح، عزت و نجفی ابرند آبادی، علی حسین. (۱۳۸۹) «از سیاست مبارزه با بزه کاری تا سیاست دفاع از بزه دیده». مجله حقوقی دادگستری، (۳)، ۶۵-۷۷۲، ۱۶-۳۳
- ۶- شایان، علی. (۱۳۸۴) عدالت برای بزه‌دیدگان، ترجمه و تفسیر اعلامیه اصول بنیادی عدالت برای بزه‌دیدگان و قربانیان سوءاستفاده از قدرت. چاپ اول، تهران: انتشارات سلسبیل.
- ۷- شیری، عباس. (۱۳۸۸) «رفتار کرامت مدار با بزه‌دیده؛ اعطای اختیار در مرحله تحقیق و تعقیب». در مجموعه مقالات تازه‌های علوم جنایی. چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- ۸- عظیم زاده، شادی. (۱۳۸۶) «علل و پیامدهای همسرآزاری». مجله علوم جنایی، (۷)، ۷-۵۱، ۳۶-۳۳
- ۹- مهرا، نسرين. (۱۳۸۴) زن و حقوق کیفری. چاپ اول، تهران: انتشارات سوسبیل.
- ۱۰- میرشکاری، جواد. (۱۳۹۶) فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان. جلد یازدهم، چاپ اول، تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب.

۱۱- Bandura, A. (۱۹۷۷). Social learning theory. Prentice Hall.

۱۲- Bassiouni, M. C. (۱۹۸۲). The Islamic Criminal Justice System. New York: Oceana Publications.



۱۳- Berkowitz, L. (۱۹۹۳). *Aggression: Its Causes, Consequences, and Control*. McGraw-Hill.

۱۴- Campbell, J. C. (۲۰۰۲). Health consequences of intimate partner violence. *The Lancet*, ۳۵۹(۹۳۱۴), ۱۳۳۱-۱۳۳۶.

۱۵- Gill, A. (۲۰۰۹). Patriarchal violence, women and the law: Examining the construction of honour-based violence in the UK. *Social & Legal Studies*, ۱۸(۲), ۲۲۷-۲۴۳.

۱۶- Merton, R. K. (۱۹۳۸). Social structure and anomie. *American Sociological Review*, ۳(۵), ۶۷۲- ۶۸۲.

۱۷- Pence, E., & Paymar, M. (۱۹۹۳). *Education groups for men who batter: The Duluth Model*. Springer Publishing Company.



Criminological analysis of passive aggression in marital relationships

Dorsa Dezhbankhani^۱

Article Number: JHVMN-۲۸۰۵-۱۲۹۰

Abstract

This study investigates passive aggression as a latent form of psychological violence within the framework of domestic abuse, with a focus on its criminological and penal implications in marital relationships. Unlike overt manifestations of aggression, passive-aggressive behavior operates through indirect mechanisms such as intentional procrastination, emotional neglect, non-responsiveness, and subtle defiance resulting in profound and cumulative psychological harm to the victim. Despite its destructive potential, passive aggression remains marginally addressed in the Iranian criminal justice system, largely due to its non-physical and ambiguous nature. Through an interdisciplinary approach integrating criminal psychology, victimology, and penal theory, this article seeks to conceptualize passive aggression not merely as a behavioral deviation but as a criminogenic dynamic with identifiable patterns and consequences. It critically examines the limitations of Iran's penal framework in recognizing and prosecuting non-tangible forms of domestic violence, and it contrasts these gaps with progressive legal systems that have developed coercive control doctrines and psychological abuse statutes. The research further explores the etiology of passive-aggressive behavior using established criminological paradigms such as strain theory, psychodynamic models, and control theories to demonstrate its role as both a symptom and a catalyst of criminal conduct within intimate settings. The article also investigates the phenomenon of secondary victimization resulting from institutional inaction, and the psycho-legal invisibility that often surrounds the experiences of victims subjected to covert abuse. Ultimately, the study calls for a paradigm shift in domestic violence jurisprudence, advocating for the codification of psychological harm as a distinct category of prosecutable conduct and the incorporation of forensic psychological expertise in legal proceedings. Enhanced interdisciplinary cooperation and policy innovation are essential to bridge the existing normative and procedural gaps, ensure substantive justice for victims, and expand the scope of criminal law to encompass the silent devastations of passive aggression.

Keyword: Passive Aggression , Domestic Violence , Family Criminology , Iranian Criminal Law , Psychological Abuse.

^۱ .Master of Science in Criminal Law and Criminology, Faculty of Law, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran. (Corresponding Author)
pearly\pearl۷۶@gmail.com

